



سایه روشن مرگ در شعر

بررسی روانشناختی مفهوم مرگ

در شعر مهدی اخوان ثالث و سهراب سپهری

سکینه مرادی کوچی<sup>۱</sup> - فرزانه فروزانی<sup>۲</sup>

### چکیده

مرگ از جمله مفاهیمی است که انسان از آغاز تمدن بشری تا زمانه علم و دانش کنونی، واکنش‌های متفاوتی چون کنجکاوی و ترس را در انسان برانگیخته است. چه بسا با این اندیشه، الیزابت کوبلر راس در سال ۱۹۶۹، با بررسی واکنش‌های روانی افراد محتضر، نظریه مرحله‌ای راتدوین کرد که بر اساس آن، هر فرد در بازتاب نسبت به مرگ قریب الوقوع خود، به طور معمول پاسخ پنج‌گانه انکار، خشم، چانه زنی، افسردگی و پذیرش را نشان می‌دهد. بر مبنای دیدگاه وی، تسلیم و پذیرش در برابر مرگ، نقطه پایانی زندگی انسان است. بررسی‌های جداگانه گروه دیگری از روانشناسان نیز بازتاب‌های روانی انسان را در رویارویی با تجربه از دست دادن فردی عزیز در اثر مرگ با سه مرحله اجتناب، مواجهه و سازگاری نشان می‌دهد.

از سوی دیگر چگونگی رویارویی انسان با مرگ، به نگرش انسان به زندگی، باورها و ویژگی‌های اعتقاد به هر نوع هستی بعد از مرگ بستگی دارد. شعر به عنوان بازتاب اندیشه‌های شاعر و مرثیه‌سرایی، یکی از بازنمودهای اندوه شاعر در برابر یک سوگ از جمله واکنش‌هایی که این بینش درونی انسان را متبلور می‌سازد، بستر مناسبی برای اینگونه پژوهش‌های روانشناختی به شمار می‌آید.

براین اساس، در این پژوهش، مجموعه اشعار سهراب سپهری و مهدی اخوان ثالث، دو تن از مشهورترین شاعران معاصر ادبیات فارسی، به عنوان جامعه آماری جهت تفسیر روانشناختی بر اساس دو نظریه فوق در نظر گرفته شده است. این نوشتار برآنست با در نظر گرفتن پیچیدگی نقد روانشناختی و دشواری کمی‌سازی مفاهیم ادبی، با جستجوی نگاه این دو شاعر به زندگی و مرگ و بازتاب این نگرش در سوگنامه‌ای که هر یک در مرگ فروغ فرخزاد سروده‌اند، درجه انطباق این دو نظریه را در این اشعار نشان دهد. بر اساس نتایج این پژوهش، ترسیم دو چهره متفاوت از مرگ بر مبنای نگاه مرگ‌گریز اخوان ثالث و نگاه آرمانی سپهری به مرگ و زندگی، گویای تاثیر چگونگی بینش نسبت به مرگ در رویارویی با آنست.

واژگان کلیدی: شعر، روانشناسی، مرگ، الیزابت راس، اخوان ثالث، سپهری

<sup>۱</sup>۹۵- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، مدرس دانشگاه پیام نور واحد استهبان

<sup>۲</sup>۹۶- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی و دستیار علمی دانشگاه پیام نور واحد استهبان



#### ۱. مقدمه

مرگ همواره یکی از ناخوشایندترین حوادث زندگی انسانها به شمار می رود. هر چند امروزه دنیای پر تحول پزشکی هر روز درمانی برای بیماریهای سخت می یابد، اما همچنان چشمان جستجوگر انسان به دنبال کشف راز چپستی مرگ است و در برابر این حقیقت پیچیده، واکنشهای متفاوتی از خود نشان می دهد. از سویی ترس، وحشت، انزجار و بیزارگی و از سوی دیگر اشتیاق. این واکنشهای متضاد هر یک معلول عوامل محیطی، اندیشه، باور و نگرش انسان در رویارویی با این پدیده است. اعتقاد یا عدم اعتقاد به دنیایی پس از این دنیا و باورهای مذهبی تاثیر بسیاری در چگونگی این واکنش خواهد داشت. چنانکه مولانا بر مبنای عقیده خود می سراید:

از جمادی مردم و نامی شدم                      وز نما مردم به حیوان بر زدم  
مردم از حیوانی و آدم شدم                      پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

از سوی دیگر، طرز تلقی انسان از زندگی می تواند تاثیر بسیاری در نحوه رویارویی او با پدیده مرگ باشد. برای جستجوی این نگرش، باید اندیشه و روان انسان را کاوید. از آنجا که ادبیات در کاربرد حقیقی خود واگوییهای ذهن آدمی است، مناسبترین بستر برای این کاوش است. در این پژوهش تلاش بر آنست با توجه به دو نظریه روانشناسی درباره مرگ، تاثیر نگرش انسان به زندگی و مرگ در چگونگی رویارویی با پدیده مرگ، بانگاهی به اشعار مهدی اخوان ثالث و سهراب سپهری بررسی شود.

#### ۱-۱ پیشینه پژوهش

امروزه اهمیت نقد روانشناسی بر متون ادبی بر هیچکس پوشیده نیست. به تعبیری: ((اگر ادبیات جزو علوم انسانی است به یک اعتبار به سبب آن است که محصول ذهن آدمی است. و چه علمی برای مطالعه ذهن آدمی شایسته تر از روانشناسی)). (۱) نقد ادبی از دیر باز، عرصه کند و کاو متون ادبی بر اساس دیدگاههای روانشناسی از نظریه کاتارسیس ارسطو و تاثیرات نفس یا روان در خلق اثر ادبی ادیبان مسلمان در قرن چهارم و پنجم تا نظریه های فروید، یونگ، آدلر، اریک فروم، پیاز و ...



بوده است. این پژوهش در راستای کاربرد روانشناسی در ادبیات، توجه خود را به دو نظریه ارائه شده در باره مرگ معطوف کرده است.

الیزابت کوبلر راس در سال ۱۹۶۹ با بیش از ۲۰۰ بیمار محاضر مصاحبه کرد و از این مصاحبه ها، نظریه ای مرحله ای بر اساس پاسخهای بیماران تدوین کرد. بر مبنای پژوهش او هر فرد در واکنش به مرگ قریب الوقوع خود، به طور معمول پاسخ پنج گانه انکار، خشم، چانه زنی، افسردگی و پذیرش را نشان می دهد. اما او بر این نکته نیز تاکید داشت که نباید پنج مرحله او را به صورت زنجیره ثابتی در نظر گرفت و لزوما همه افراد هر یک از آنها را نشان نخواهد داد. (۲)

بر اساس نظریه راس، وقتی فرد از بیماری لاعلاج خود آگاه می شود در اولین مرحله برای گریختن از انتظار مرگ، جدی بودن آن را انکار می کند. در صورتی که بیمار هنوز به طرز معقولی احساس سلامت کند، انکار جنبه خود پایی دارد و به او امکان می دهد که دست به اقدامات ارزشمندی بزند و با سرعت مناسب خود به بیماریش بپردازد. در واقع، اکثر افراد یک روز برنامه های زیادی می ریزند و روز بعد اعتراف می کنند که مرگ نزدیک است و به این طریق یک روز بیماری خود را انکار نموده و روز دیگر آن را قبول می کنند. در دومین مرحله، هنگامی که بیماری وخیم تر می شود، ادامه دادن انکار دشوارتر می شود. پی بردن به اینکه وقت تنگ است، باعث می شود فرد از اینکه مجبور است بمیرد بدون اینکه فرصت داشته باشد تا همه کارهایی را که دوست دارد انجام دهد، عصبانی شود. در مرحله سوم بیمار علاج ناپذیر وقتی که پی می برد مرگ اجتناب ناپذیر است، می کوشد با چانه زدن درباره زمان بیشتر از آن جلوگیری کند. وقتی انکار، خشم و چانه زنی نمی توانند بیماری را به تعویق اندازند، فرد به خاطر از دست دادن جانش افسرده می شود. کوبلر راس، افسردگی را آمادگی لازم برای آخرین مرحله، یعنی پذیرش می داند. در مرحله پنجم پذیرش روی می دهد. اغلب افرادی که به مرحله پذیرش می رسند \_حالت سکون و آرامش نسبت به مرگ قریب الوقوع\_ در چند هفته آخر به آن دست می یابند. بیمار ضعیف تسلیم مرگ می شود و مرگ او را از درد واضطراب می رهاند. به عقیده کوبلر راس، در تمام مراحل، بیمار امید زنده ماندن را هر چند اندک حفظ می کند و وقتی امید کاملا از دست رفت، مرگ سریعاً روی می دهد. (۳)

خاطره یک انسان با مرگ او خاتمه نمی یابد و به همین دلیل روانشناسان مبحثی را به پیامدهای ناشی از داغدیدگی اختصاص داده اند. سوگ، تجربه از دست دادن فردی عزیز در اثر مرگ است و مانند مردن تحت تاثیر عوامل متعددی چون



شخصیت، پیشینه مذهبی و فرهنگی قرار دارد. نتایج بررسیهای روانشناسانی چون بولبی (۱۹۸۰) پارکس و ویس (۱۹۸۳) پولاک (۱۹۸۷)، راندو (۱۹۹۵)، بازتابهای روانی انسان رادر رویارویی بامرگ یکی از عزیزان در اثر مرگ با سه مرحله اجتناب، مواجهه و سازگاری نشان می دهد. (۴)

بر مبنای این دیدگاه، هنگامی که بازماندگان خبر مرگ فرد عزیزی را می شنوند شوک زده و به دنبال آن دچار ناباوری می شوند که چند ساعت تا چند هفته ادامه دارد. فرد داغدیده دچار نوعی احساس کرحتی ((بی حسی هیجانی)) می شود و به تدریج از فقدان دردناک عزیز خود آگاهی می یابد. در مرحله دوم، فرد سوگوار مواجهه با واقعیت از دست دادن عزیز خود را آغاز می کند. در نتیجه، سوگ خیلی شدید تر تجربه می شود. فرد داغدیده ممکن است انواع واکنشهای هیجانی از جمله اضطراب، غم، اعتراض، خشم، در ماندگی، ناکامی، دست کشیدن از فعالیت و حسرت کشیدن برای فرد از دست رفته را نشان دهد. در محله سوم سازگاری رخ می دهد. با فروکش کردن سوگ، توجه فرد به دنیای پیرامون باز می گردد. فرد باز مانده باید رابطه با متوفی را از حضور فیزیکی به باز نمایی درونی تغییر دهد. (۵)

## ۲-۱ روش تحقیق

با توجه به ماهیت و هدف پژوهش که تفسیر پدیده مرگ و چگونگی رویارویی با آن در شعر فارسی باتکیه بر دو نظریه فوق الذکراست، مجموعه اشعار سهراب سپهری و مهدی اخوان ثالث، دوتن از مشهورترین شاعران معاصر، به عنوان جامعه آماری در نظر گرفته شد. اشعار این دو شاعر از جنبه چگونگی نگاه به زندگی و مرگ بررسی و نتیجه نهایی با توجه به برداشت مفهومی از این بررسی از نظر مطابقت با نظریه الیزابت کوبلر راس تفسیر شد. در نهایت، با در نظر داشتن دو مرثیه ای که این دو شاعر در مرگ فروغ فرخزاد سروده اند، نظریه سوگ در هر دو مرثیه بررسی گردید. قلبل به ذکر است، برای بررسیهای عمیق تر، رجوع به زندگی واقعی شاعران مفید به فایده خواهد بود. این نوشتار تنها از منظر شعر به این پدیده نگریسته است.

## ۲-۲ بحث و بررسی

### ۲-۱ نگاه اخوان ثالث به مرگ و زندگی در شعر



شعر اخوان ثالث زمزمه نیست، فریاد است. فریاد بودن و نبودن، اعتراضی بر چرایی در نظام آفرینش، جهان و جامعه، هراس از بودن، نبودن، گذر لحظه ها و رسیدن فرجامی است که او هیچ از آن نمی داند.

من چه پنهان از تو، در پنهان / گاهی اندیشیده ام با خویش / کاندین تاریک ژرف نیستی / در اقصای نادانی

چیست هستی؟ یا بگو هستن؟ / چون ندانستن، نبودن را شناسم لیک / چیست بودن؟ چیست دانستن؟ (۶)

به طور کلی اعتراض، بیزاری، ترس، پوچی و ناامیدی فضای شعری اخوان ثالث را در خود فرو برده است. چنانکه در بررسی مجموعه های شعری او، ارغنون، زمستان، آخر شاهنامه، از این اوستا، منظومه شکار، در حیاط کوچک زندان در پاییز، زندگی می گوید اما باز باید زیست، دوزخ اما سرد، تورا ای کهن بوم و بردوست دارم بسامد بالایی از اشعار به شکوه و شکایت از روزگار، شکست، ناامیدی، فناپذیری زندگی، مرگ و غربت ورنج انسان می پردازد. (به طور تقریبی ۱۸۸ شعر از مجموع ۵۲۵ شعر، جدای از شعرهای عاشقانه)

در شعر او، کشمکش همیشه میان بودن و نبودن جریان دارد. این کشمکش که نمودی از چالشی ذهنی و درونی است بر همه شعر او سایه انداخته است. از اولین مجموعه شعرش ارغنون، در میانه عاشقانه سرایی به ناگاه در برابر هجوم بیرحمانه مرگ و از دست دادن دختر کوچکش، پدرش و تنی دیگر از نزدیکانش، عمر را گریزی بی ثمر از اجل می خواند و بر این مهمانسرای مهمانکش نفرین می کند. جور و جفای آفرینش او را از مرگ بیزار می سازد. این پوچ گرایی و مرگ گریزی در شعر او تا آخرین مجموعه نیز همراه است. روند سیاسی زمانه و هول و وحشت حاکم بر جامعه برای او که دل به حوادث سیاسی و چشم به بهبود اوضاع سپرده، این نگاه تلخ رابه زندگی نیز انتقال می دهد و زندگی را در چشم او زجر آور می نماید. اینگونه است که او خود را سنگ تپاخورده رنجور و دشنام پست آفرینش و نغمه ناجور می خواند و بیزار از همه چیز، به میخانه پناه می برد. (۷) اما وجود او همیشه هم از شوق زندگی و امید تهی نیست. او نیز در تلاش است تا ابدی بماند و راهی برای این جاودانگی می جوید.

گاه از خیال و خلوت خود پرسم / کاین چیست یا چه است که می ماند / این آرزوست آرزوی ماندن / و آنگاه ادعاست که می ماند. (۸)

ای خوشا زیر وزبرها دیدن / راه پر بیم و خطا پیمودن / روز و شب رفتن و رفتن شب و روز / جلوه گاه ابدیت بودن (۹)



در اندک مواردی جاودانگی را در پناه عشق می یابد.

در آن لحظه که می پژمرد و می رفت / ولختی عمر جاویدان هستی را / به غارت با شتابی آشنا می برد و می رفت / در آن پرشور لحظه / دل من با چه اصراری تو را می خواست / و می دانم چرا می خواست / و می دانم که پوچ هستی و این لحظه های پژمرنده / که نامش عمر و دنیا است / اگر باشی تو با من خوب و جاویدان و زیباست (۱۰)

و همین اندک بارقه امید و شوق به زندگیست که برای تلاش دوباره و ماندن او را برمی انگیزد .

آری آری شکر می گویم / گاه گرم می کنی ، ای آتش هستی / شکر گویند دوست می دارم ترا ، ای دوستی ای مهر

دوست می دارم ترا ، ای باده ، ای مستی / شکر می گویم ترا ، ای زندگی ، ای اوج / ای گرامیتر گرانتتر موج (۱۱)

اما در هیاهوی اوضاع سیاسی و خفقان جامعه ، هستی را از پس پرده شک و تردید و ناامیدی می نگرد . بیان گزنده او زندگی را تاریک ترس آور می شناساند و در این نوع شناخت خود را برحق می داند .

من نه خوش بینم ، نه بد بینم / من شد وهست و شود بینم / عشق را عاشق شناسد زندگی را من / من که عمری دیده ام پایین و بالایش / که نفو بر صورتش لعنت به معنایش (۱۲)

چیست / من می پرسم این بیهوده / این تاریک ترس آور / چیست ؟ (۱۳)

ماجرای زندگی آیا / جز مشقتهای شوقی توامان با زجر / اختیارش همعنان با جبر / بسترش بر بعد فرار و مه آلود زمان لغزان / در فضای کشف پوچ ماجراها چیست / من بگویم یا تو می گویی / هیچ جز این نیست ؟ (۱۴)

با اینهمه هر چند زندگی بیهوده است و مرگ در پی آن است . اما باز باید به زندگی امید داشت و باید زیست .

این است و جز این نیست / مرگ می گوید : هوم چه بیهوده / زندگی می گوید اما باز باید زیست ، باز باید زیست (۱۵)

اما امید به بهبود اوضاع و تحمل زندگی محدود و بی رنگی که راه بر آرزوها بسته ، عرصه را بر همگان تنگ کرده ، تا چه حد برای اوقابل تاب آوردن است . اینجاست که اوبه مرگ پناه می برد .

من زندگی را دوست می دارم / مرگ را دشمن / و ای اما با که باید گفت این ، من دوستی دارم / که به دشمن خواهم از او التجا

بردن (۱۶)



اخوان، پیکهای مرگ را نیز همواره در اطراف خود در پرواز می بیند و از شبیخونهای بیشرمانه و شومی که این ناخوانده مهمان دارد بیزار است. تردید، تنهایی، نومیدی از زمانه همه و همه، زندگی و مرگ را برای او ترسناک و هول آور ساخته است. او هم توان تلخی و غربت ورنج زندگی را ندارد و هم یارای دست کشیدن از این زندگی رنج آور نیست و چون دیگران از مرگ هم می ترسد.

ز آتش دل شب همه شب بیدارم / چون شمع زشعله تاج بر سر دارم / از روز دلم به وحشت از شب به هراس / از بود و نبود خویشتن بیزارم (۱۷)

در این کشاکش میان مرگ و زندگی، او به زندگی پس از مرگ هم باور ندارد. در اندیشه او جسم پوسیده انسان، در چرخه آب و خاک به تن پسینان بدل خواهد شد. با اینکه اخوان ثالث در شعرش اعتقادش به باورهای ایرانیان پیش از اسلام را فریاد می کند، اما به پیروی از آنان نیز به جاودانگی روح معتقد نیست. در دنیای برآمده از شک و تردید او، هیچ پیام آوری، حقیقت را نگفته است و مرگ پایان راه است. در شعر پیامی از آن سوی پایان می گوید:

اینجا که ماییم سرزمین سرد سکوت است / بالهامان سوخته است لبها خاموش / نه اشکی، نه لبخندی و نه حتی یادی از لبها و چشمها / زیرا که اینجا اقیانوسی ست که هر بدستی از سواحلش / مصب رودهای بی زمان بودن است / وز آن پس آرامش خفتار و خلوت نیستی / همه خبرها دروغ بود / و همه آیاتی که از پیامبران بی شمار شنیده بودیم / بسان بدر قه کنندگان تابوت / از لب گور پیشتر آمدن نتوانستند / باری از این گونه بود / فرجام همه گناهان و بی گناهی ...

مرگ ما را به سراپرده تاریک و یخ زده خویش برد / بهانه ها مهم نیست / اگر به کالبد بیماری، چون ماری آهسته سوی ما خزد / و گر که رعدش غرید و مثل برق فرود آمد / اگر که غافل نبودیم و غافل گیر مان کرد / پیر بودیم یا جوان، بهنگام بود یا

ناگهان / هرچه بود ماجرا این بود: / مرگ، مرگ، مرگ / ما را به خوابخانه خاموش خویش خواند (۱۸)

تن را به مور و مار سپردن نه راحت است / در تنگنای گور و سفر سوی هیچ سو (۱۹)

با مرگ مپندار که نابود شوی / یا آتشی افتد به تنت دود شوی

چون بود خوراکت زتن پیشینان / در کشت پسینان تو هم کود شوی (۲۰)



در آخرین مجموعه شعر او ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم که در سالهای پیری سروده شده، او به پیری به عنوان مقدمه رسیدن زمان مرگ می نگرد و همانند محتضری در بستر بیماری، آمدن مرگ را به انتظار می نشیند.

غم سرم بر دست و دست آرنج بر زانو نهاد	دیدی آخر لعنت پیری به من هم رو نهاد
کاین شب نفرین شده بن بست سویم رو نهاد	روزها دیگر برایم کوچه های غربت است
دم به دم نبضم به گوش این سیلی از هرسو نهاد (۲۱)	می شود نزدیک هر دم صدای پای مرگ

۲-۲ شعر اخوان ثالث و نظریه الیزابت کوبلر راس

در بررسی اشعار او نگاه بیمار گونه اش به زندگی و مرگ به خوبی مشاهده شد. از دریچه اشعارش او به دلخوشیها و جنبه های خوب زندگی توجه ندارد و در بیشتر مواقع از زندگی و مرگ هر دو بیزار است و هیچگاه نمی تواند در کنار پذیرفتن این امر محتوم، به زندگی و مرگ با دید مثبت نگاه کند. این بخش بر آنست، با توجه به روند اشعار اخوان ثالث و سیر در اندیشه و نگرش او به زندگی و متاثر از آن مرگ، نمودهای نظریه الیزابت راس را در این اشعار جستجو کند.

انکار، واکنشی روانی است که فرد برای گریختن از مرگ قریب الوقوع، جدی بودن آن را انکار می کند. هر چند اخوان از آمدن مرگ و شبیخونهای مرگ به خوبی آگاه است و در اشعارش به فراوانی به آن اشاره می کند. برای او پذیرفتن این امر سخت است و در پی دستاویزی است تا برای کوتاه زمانی هم با پرداختن به زندگی و هر آنچه که خود نیز آن را فریبی می داند از اندیشیدن به مرگ بگریزد.

این است و جز این نیست / مرگ می گوید : چه بیهوده / زندگی می گوید اما باز باید زیست باید زیست (۲۲)

خالی هر لحظه را سرشار باید کرد از هستی / زنده باید زیست در آنات میرنده / با خلوص ناب تر مستی / چیست جز این راه / نیست جز این راه (۲۳)





در مرحله دوم فردبیمار از اینکه مجبور است تن به مرگ بسپارد و چون دیگران فرصت زندگی ندارد، به خشم می آید و همه چیز و کس را آماج خشم خود قرار می دهد. بیشتر اشعار اخوان، نمود نفرتی است که از چپاول های مرگ دارد. در مرثیه ای در مجموعه ارغنون، در اعتراض به مرگ می سراید:

ناخورده سیر از خوان هستی، لقمه مرگ / سختش گلو بگرفت در این میهمانی

نفرین بر این مهمانسرای میهمانکش / وین میزبان وین راه و رسم میزبانی (۲۴)

یاد از او کردم که اینک سر کشیده زیر بال خاک و خاموشی / پرده بسته بر حدیثش عنکبوت پیر و بیرحم فراموشی /

لاجرم زی شهر بند رازهای تیره هستی / شطی از دشنام و نفرین راروان با قطره اشک عبرتی کردم (۲۵)

در شعر دیگری، اخوان روزگار را به مرغی ماهیخوار تشبیه می کند که لحظه های عمر او را می بلعد و از این بسیار خواری او که زمان مرگ را به او نزدیک می سازد، خشمناک است. (۲۶)

گاه از سرخشم، خطاب به کائنات، از زمین شکوه می کند که در مقابل وزن سنگین کوهها چگونه فقط تاب تحمل او را ندارد و مرگ او را می خواهد.

و اما این شکایت نیست یا فریاد، یا زنده / همین می پرسد این فرزند خاک از تان / حکایت با که گوید، یا امانت با که بسپارد / ز شومیهای این نا مادر عیار / ز شومیهای این فرزند و زنده / امانت خوار / حکایت با که گویم من / در این سودای آب و آفتاب و خاک / که من این کمتر از خاشاک / سبکتر از پر مرغان افسانه / و بی آزارتر از روح پروانه / به دوش این شتر کین پیر مادر ندر / گرانتر می نمایم ز آن همه کوهان (۲۷)

زمانی که انسان مرگش را اجتناب ناپذیر می بیند، تلاش می کند با چانه زنی در مورد زمان بیشتر برای زنده ماندن، مرگ را به تعویق اندازد. از نظر راس، اغلب چانه زنیها با خدا صورت می گیرد. در مرثیه ای که برای فروغ می سراید، بادست کشیدن از عمری انکار و کفر به خدا متضرعانه، دروغ بودن خبر مرگ او را می طلبد.

مرحله چهارم افسردگی مقدمه تسلیم در برابر مرگ است. نمودهای بسیاری از این مرحله در شعر اخوان یافت می شود. در شعر دوزخ اما سرد، پس از باو رناگزیری مرگ، سپیده صبحگاه را خطاب می کند که:



غم مبادت گر نداری بهر من جز حسرت و حسرت / زنده دل مستان سر خوش را ببر هر روز / شادان تر، فرخنده تر پیام ای صبح (۲۸)

### ۳-۲ نگاه سهراب سپهری به مرگ و زندگی در شعر

دنیای سهراب سپهری، دنیای خاص اوست و شعرش نیز. شعر او، گزارشی از کنکاش او در لحظه لحظه زمان برای درک حقیقت هستی است. روندی که او در شعرهایش پی می گیرد، سیری مشخص و منظم دارد. هشت کتاب او، مجموعه ۱۳۴ شعر اوست. سپهری در شعرهای آغازینش، چهار مجموعه مرگ رنگ، زندگی خوابها، آوار آفتاب، شرق اندوه به تدریج نگاه خود را به هستی وسعت می دهد. در دو شعر از مجموعه مرگ رنگ، مرگ دو قایقران در دریا رابه تصویر می کشد. در شعر سرود زهر به جنگ شب می رود که می توان آن را نمادی از مرگ تلقی کرد. اما در پی راهی برای جاودانگی نیز هست. به طور کلی در شعرهای آغازینش، دیدی خوشایند به زندگی و مرگ ندارد. مرگ را پایان زندگی می داند و زندگی را فریبی بیهوده

من در پس در تنها مانده بودم / همیشه خودم را در پس یک در تنها دیده ام / گویی وجودم در پای این در جا مانده بود / در گنگی آن ریشه داشت / آیا زندگی ام صدایی بی پاسخ نبود؟ (۲۹)

ساعت گیج زمان در شب عمر / می زند پی در پی زنگ / زهر این فکر که این دم گذراست / می شود نقش به دیوار رگ هستی من / لحظه ام پر شده از لذت / یا به زنگار غمی آلوده است / لیک چون باید این دم گذرد / پس اگر می گریم / واگر می خندم / خنده ام بیهوده است (۳۰)

در مجموعه شرق اندوه، تامل او در مرگ و چیستی آن جلوه بیشتری دارد و آغازی است بر نگاه خاص سهراب به مرگ. خوابم بربود، خوابی دیدم / تابش آبی در خواب، لرزش برگی در آب / این سو تاریکی مرگ آن سو زیبایی برگ / اینها چه آنها چیست؟ انبوه زمانها چیست (۳۱)

آری، ما غنچه یک خوابیم / غنچه خواب؟ آیا می شکفیم؟ / یک روز بی جنبش برگ / اینجا / نی در دره مرگ / تاریکی تنهایی / نی خلوت زیبایی (۳۲)



نه تو می پایی ونه من، دیده تر بگشا / مرگ آمد، در بگشا (۳۳)

او در شعرش رهرویی است در جستجوی راه وبه مقصد می اندیشد. از این روست که تامل پیوسته او در جهان پیرامونش او را به این نتیجه می رساند که چشمها را باید شست، جور دیگر باید دید. او با طبیعت وهستی یکی می شود و آن نگاه تکراری را به سویی می افکند وبا زدودن غبار عادت، جهان را با نگاهی تازه می بیند.

زندگی رسم خوشایندی است / زندگی بال و پری دارد با وسعت مرگ / پرشی اندازه عشق / زندگی چیزی نیست که لب طاقچه عادت از یاد من وتو برود (۳۴)

زندگی تر شدن پی در پی؟ زندگی آب تنی کردن در حوضچه اکنون است (۳۵)

در ارتباطی که سهراب با جهان برقرار کرده است، پدید آمدن هر چیزی منطق خاص خود را دارد. از دید گاه او مرگ هم خوب است.

واگر مرگ نبود، دست ما در پی چیزی می گشت (۳۶)

باید از بودن لذت برد. وزن بودن را احساس کرد واز مرگ نترسید. زیرا مرگ پایان زندگی نیست. مرگ همچون شب، آغازی بر روزی دیگر است. مرگ به ما نزدیک است و ما را می نگرد.

ونترسیم از مرگ / مرگ پایان کیوتر نیست / مرگ وارونه یک زنجره نیست / مرگ در ذهن افاقی جاری است / مرگ در آب وهوای خوش اندیشه نشیمن دارد / مرگ در ذات شب دهکده از صبح سخن می گوید / مرگ با خوشه انگور می آید به دهان / مرگ در حنجره سرخ - گلو می خواند / مرگ مسئول پر شاپرک است / مرگ گاهی ریحان می چیند / مرگ گاهی ودکا می نوشد / گاه در سایه نشسته است به ما می نگرد (۳۷)

صدای پای آب را می توان مانفیسست سهراب سپهری در نگاه به کائنات دانست. از این پس این دیدگاه در اشعار او ثابت می ماند. برای نشان دادن نگاه مثبت وخوش بینانه او به زندگی ومرگ کافی است به اشعار او توجه کنیم.

همیشه با نفس تازه راه باید رفت / وفوت کرد / که پاک پاک شود صورت طلائی مرگ (۳۸)

ابری نیست / بادی نیست / می نشینم لب حوض / گردش ماهیها، روشنی، من، گل، آب / پاکي خوشه زیست



می دانم سبزه ای را بکنم خواهم مرد (۳۹)

مادرم صبحی می گفت: موسم دلگیری است / من به او می گفتم: زندگانی سیبی است / گاز باید زد با پوست (۴۰)

#### ۴-۲ شعر سپهری و نظریه الیزابت کوپلر راس

آشکار است که با نگاه روشن و امیدوارانه ای که سهراب سپهری به زندگی و مرگ هر دو دارد، نمی توان آن هراس و ترس از مرگ را در شعر او، بویژه در اشعار پایانی او مشاهده کرد. پذیرش مرگ در اندیشه سهراب نیز با مرحله پذیرش در نظریات الیزابت راس تفاوت فاحش دارد. از نظر راس با رخ دادن مرحله پذیرش، شخص در حالت سکون و آرامش پیش از مرگ فرو می رود و با از دست رفتن امید مرگ رخ می دهد. اما سهراب هر چند مرگ را به عنوان امری حتمی و البته زیبا پذیرفته است، تسلیم و افسرده در انتظار مرگ نیست. از نگاه او، با حضور مرگ زندگی زیباییش را از دست نمی دهد. زندگی یعنی: یک سار پرید / از چه دلتنگ شدی / دلخوشی ها کم نیست: مثلا این خورشید / کودک پس فردا / کفتر آن هفته / یک نفر دیشب مرد / و هنوز نان گندم خوب است / و هنوز آب می ریزد پایین، اسبها می نوشند / قطره ها در جریان / برف بردوش سکوت / وزمان روی ستون فقرات گل یاس (۴۱)

زندگی خالی نیست؟ مهربانی هست، سیب هست، ایمان هست / آری / تا شقایق هست زندگی باید کرد (۴۲)

هر چند در شعرهای آغازینش به جنبه نابودکننده مرگ اشاره می شود، اما نمودی از نظریه الیزابت راس در این اشعار نیز مشاهده نمی شود.

باد نمناک زمان می گذرد / رنگ می ریزد از پیکر ما / خانه را نقش فساد است به سقف / سرنگون خواهد شد بر سر ما (۴۳)

دنگ ... / فرصتی از کف رفت / قصه ای گشت تمام / لحظه باید پی لحظه گذرد / تا جان گیرد در فکر دوام / این دوامی که درون رگ من ریخته زهر / او رهاینده از اندیشه من رشته حال / وزرهی دور و دراز / داده پیوندم با فکر زوال (۴۴)

#### ۴-۲. نظریه سوگ

شعر چیزی جز وجود شاعر نیست. پاره ای از اوست که در نقشی از کلمات بر صفحه کاغذ جاودانه می شود. شعر واگویه اندیشه، باور و آرزوهای شاعریست. چنانکه در بررسی اشعار اخوان ثالث، مرگ باوری او به خوبی مشهود است. مرگ



همراه همیشه اوست. هراس از مرگ، او را از مرگ بیزار کرده است. مرثیه سرایی بسیار اودر مرگ نزدیکان ودوستانش دلیلی بر مرگ گریزی او می تواند باشد. او شاعر سوگواره هاست. در میان شاعران معاصر به ندرت بتوان شاعری چون او مرثیه سرا یافت. درحالیکه در اشعار سپهری تنها یک سوگواره یافت می شود. او برای مرگ پدرش هم سوگواره ای نسرود. تنها به چند بیت در صدای پای آب اکتفا کرده است.

پدرم پشت دو بار آمدن چلچله ها، پشت دو برف / پدرم پشت دو خوابیدن در مهتابی / پدرم پشت زمانها مرده است / پدرم وقتی مرد، آسمان آبی بود / مادرم بی خبر از خواب پرید، خواهرم زیبا شد / پدرم وقتی مرد، پاسبانها همه شاعر بودند / مرد بقال از من پرسید: چند من خربزه می خواهی؟ / من از او پرسیدم: دل خوش سیری چند؟ (۴۵)

اندوه سهراب در مرگ پدر در همین ابیات بیان می شود. او از مرگ پدر خشمگین نیست. او مرگ را پذیرفته است. با این حال مهدی اخوان ثالث و سهراب سپهری هردو در مرگ ناگهانی فروغ فرخزاد مرثیه سرایی کرده اند. پرسش نهایی این پژوهش بر این استوار است که نگاه این دو شاعر به مرگ تا چه حد می تواند در رویارویی آنها با مرگ نزدیکان تاثیر گذار باشد؟ از این رو در این بخش به بررسی این دو سوگواره بر اساس نظریه سوگ در روانشناسی پرداخته شده است.

۱-۲- بررسی سوگنامه سهراب سپهری بر اساس نظریه روانشناسی سوگ

شعر دوست با شعری از تی اس الیوت آغاز شده است: I Should be glad of another death

در این شعر، تی اس الیوت با درونمایه ای مذهبی به سفر مجوسان برای یافتن مسیح اشاره دارد. در این پاره، منظور از مرگی دیگر، تولد دوباره یا زندگی جاویدان برای مسیح است. (۴۶) چه بسا سهراب با آوردن این شعر، مرگ فروغ را تولدی دوباره دانسته است. در بررسی این شعر بر اساس نظریه سوگ، مرحله اجتناب که اولین مرحله رویارویی فرد با رخداد مرگ عزیزی است، دیده نمی شود. سهراب با به کار گرفتن فعل بود در آغاز شعر، نشان می دهد که مرگ فروغ را پذیرفته است. بزرگ بود / واز اهالی امروز بود. با وجود اینکه در پاره پایانی شعر، سهراب اندوه خود را در حسرت از دست دادن فروغ و تنها ماندن برای خوردن یک سیب، نمادی از تلاش برای دستیابی به معرفت، ابراز می کند که علم روانشناسی آن را از جمله واکنشهایی می شناسد که در مرحله مواجهه بروز پیدا می کند، به نظر می رسد، کل شعر مرحله سازگاری را نشان می دهد. از دیدگاه روانشناسی، با فروکش کردن سوگ، فرد باز مانده رابطه با متوفی را از حضور فیزیکی به بازنمایی درونی تغییر می دهد. شعر



دوست، یادآوری ذهنی سهراب از فروغ است. آنچه ذهن سهراب را ناراحت می کند، اینست که فروغ پیش از دستیابی به حقیقت پشت حوصله نورها دراز کشید. .

بزرگ بود/ واز اهالی امروز بود /وبا تمام افق های باز نسبت داشت /ولحن آب وزمین را چه خوب می فهمید /صدایش به شکل حزن پریشان واقعیت بود /وپلکهایش /مسیر نبض عناصر را /به ما نشان می داد/ودست هاش /هوای صاف سخاوت را /ورق زد /ومهربانی را /به سمت ما کوچاند /به شکل خلوت خود بود /وعاشقانه ترین انحنای وقت خودش را /برای آینه تفسیر کرد /واو به شیوه باران پر از طراوت تکرار بود /واو به سبک درخت /میان عافیت نور منتشر می شد /همیشه رشته صحبت را /به چفت آب گره می زد /برای ما، یک شب /سجود سبز محبت را /چنان صریح ادا کرد/که ما به عاطفه سطح خاک دست کشیدیم /ومثل لهجه یک سطل آب تازه شدیم /وبارها دیدیم /که با چقدر سبد /برای چیدن یک خوشه بشارت رفت /ولی نشد /که روبروی وضوح کبوتران بنشیند /ورفت تالاب هیچ /وپشت حوصله نورها دراز کشید /وهیچ فکر نکرد /که ما میان پریشانی تلفظ درها /برای خوردن یک سیب /چقدر تنها ماندیم (۴۷)

## ۲-۴-۲ بررسی سوگنامه اخوان ثالث براساس نظریه سوگ

اخوان ثالث، شعر دریغ و درد ۱ را در رثای فروغ فرخزاد سروده است. شکوه سوزناک او از شبیخونهای بیشرمانه و شوم مرگ در این سوگنامه، آن رابه یکی از بی نظیر ترین سوگنامه های ادب فارسی بدل کرده است. (۴۸) بررسی این سوگنامه براساس نظریه روانشناسی سوگ نشان می دهد که هر سه مرحله اجتناب، مواجهه و سازگاری در این شعر نمود دارد. در مرحله اجتناب، فرد با شنیدن خبر مرگ یک عزیز دچار شوک و ناباوری می شود. اخوان نیز در پاره آغازین شعرش ناباوری خود را از این حادثه ناگهانی آشکار می کند واز آنجا که دل خوشی از مرگ ندارد با وصف مرگ به تیر بیرحم، بیزاری خود را نشان می دهد. چه درد آلود و وحشتناک /نمی گردد زبانم تا بگویم ماجرا چون بود /دریغ و درد /هنوز از مرگ نیما من دلم خون بود .../چه بود؟ این تیر بی رحم از کجا آمد؟/که غمگین باغ بی اواز ما را باز /درین محرومی و عریانی پاییز /بدینسان ناگهان خاموش و خالی کرد /از آن تنها و تنها قمری محزون و خوشخوان نیز؟/چه وحشتناک!/نمی آید مرا باور /ومن از این شبیخونهای بیشرمانه و شومی که دارد مرگ /بدم می آید از این زندگی دیگر /



از نظر روانشناسی، فرد داغ‌دیده در این مرحله دچار نوعی احساس کمرختی می‌شود. آیا زمانی که اخوان می‌گویند: /ندانستم، نمی‌دانم چه حالی بود/ واکنشی بر اثر این احساس روانی از خود بروز می‌دهد؟

در مرحله دوم فرد سوگوار مواجهه با واقعیت مرگ عزیز خود را آغاز می‌کند. واکنش‌های هیجانی چون اضطراب، غم، اعتراض، خشم، درماندگی، ناکامی و حسرت کشیدن برای فرد داغ‌دیده بروز می‌کند. بازتاب این واکنش‌های روانی در شعر اخوان به خوبی مشاهده می‌شود. او با درماندگی تمام در برابر عظمت این فاجعه، پس از عمری انکار خدا، در پی فریادرسی دست به درگاه او برمی‌دارد تا مبادا این خبر راست باشد و چه بسا بغض چندین ساله اش از عجز در برابر مرگ شکسته می‌شود.

پس از یک عمر قهر و اختیار کفر / چه گویم، آه / نشستم عاجز و بی اختیار، آنگاه / به ایمانی شگفت آور / بسی پیغامها، سوگند ها دادم / خدا را با شکسته تر دل و با خسته تر خاطر / - و درمن در باوری بی شک و از من سخت ناباور - / نهادم دستهای خویش چون زنهاریان بر سر / که زنهار، ای خدا، ای داور، ای دادار / مبادا راست باشد این خبر زنهار / تو آخر وحشت و اندوه را نشناختی هرگز / و نرفته است هرگز پنجه بغضی گلویت را نمی‌دانی چه چنگی در جگر می‌افکنند این درد / ترا هم با تو سوگند آی / مکن مپسند این مگذار / خداوندا، خداوندا، پس از هرگز / پس از هرگز همین، یک آرزو، یک خواست / همین یک بار / ببین، غمگین دلم با وحشت و با درد می‌گرید / خداوندا، به حق هر چه مردانند / ببین یک مرد می‌گرید ..

او که خشم و اعتراض خود را در بیزاری جستن از شبیخونهای بیشمرمی مرگ نشان داده است، بار دیگر خشمش را و بیهودگی تقلایش را ابراز می‌کند

... / چه بیرحمند صیادان مرگ، ای داد / و فریادا، چه بیهوده ست این فریاد

و در نهایت ناکام از گرفتن پاسخی، مرگ فروغ را نیز چون مرگ دیگران می‌پذیرد و خود را در مرگ او تسلی می‌دهد که تا همیشه اختران دوردست شعر را براو نثاری هست.

نهان شد جاودان در ژرفنای خاک و خاموشی / پریشا دخت شعر آدمیزادان / چه بیرحمند صیادان / نهان شد، رفت / ازین نفرین شده، مسکین خراب آباد / دریغا آن زن مردانه تر از هر چه مردانند / آن آزاده آن آزاد / تسلی می‌دهم خود را / که اکنون

آسمانها را، ز چشم اختران دور دست شعر / براو هر شب نثاری هست، روشن مثل شعرش، مثل نامش پاک



اما همچنان بر خاموشی او در خاک اندوه می خورد، اندوهی جاودانه. اندوهی که از نافرجامی زندگی و مرگ در ذهن او نشأت می گیرد .

### ۳. نتیجه گیری

رهاورد این جست و جو در اشعار سهراب سپهری و مهدی اخوان ثالث، یافتن دو نگاه متفاوت است. نگاهی سرشار از امید به زندگی و مرگ و نگاهی مرگ گریز و معترض به زندگی. سهراب به دلیل تعلق و همبستگی به کائنات که در خود می شناسد می گوید: هر کجا هستم با شم، آسمان مال من است. برخلاف آن اخوان خسته از زندگی، در جستجوی زمینی دیگر، می خواند: بیا ره توشه برداریم، قدم در راه بی برگشت بگذاریم، ببینیم آسمان هر کجا آیا همین رنگ است. از این رهگذر است که شعر اندوه، اعتراض و ناامیدی اخوان ثالث از نظر انطباق با هر دو نظریه انطباق بیشتری از خود نشان می دهند. و نمودهای فراوانی از هر دو نظریه را به آسانی می توان در آن یافت. اما در شعر سهراب، مرگ به عنوان بخشی از هستی پذیرفته شده است و او در برابر مرگ آن حالت اعتراض و تدافعی را نشان نمی دهد. از همین رو، شعر او در نشان دادن نمودهای مراحل پنج گانه راس و یا مراحل سه گانه نظریه سوگ انعطاف زیادی ندارد. هر چند همین امر نیز خود تاییدی است بر این مدعا که انسانی با پشتوانه فکری چون سپهری رویارویی بهتری با مرگ و پیامدهای آن دارد .

یادداشت

۱- نقد ادبی، ۲۱۷،

۲- روانشناسی رشد، ج ۲، لورا برک، ۴۰۰

۳- روانشناسی رشد، ج ۲، لورا برک ۴۰۱-۴۰۲

۴ و ۵- روانشناسی رشد، ج ۲، ۴۱۷، همچنین روانشناسی رشد نوجوانی، بزرگسالی، ۲۸۹-۲۹۱

۶- سه کتاب، ۱۳۳،

۷- زمستان، ۱۰۷،

۸- سه کتاب، ۱۱۷،





۹- زمستان، ۹۷

۱۰- ازین اوستا، ۶۵

۱۱- سه کتاب، ۱۳۲

۱۲- سه کتاب، ۲۵۰

۱۳- ازین اوستا، ۱۰۱

۱۴- سه کتاب، ۱۶۴

۱۵- سه کتاب، ۲۴۷

۱۶- سه کتاب، ۲۵۰

۱۷- سه کتاب، ۳۱۹

۱۸- آخر شاهنامه، ۸۷

۱۹- تراای کهن بوم ویر دوست دارم، ۲۷۳

۲۰- تراای کهن بوم ویر دوست دارم، ۲۶۹

۲۱- ترا ای کهن بوم ویر دوست دارم، ۴۰

۲۲- سه کتاب، ۲۴۷

۲۳- سه کتاب، ۱۳۵

۲۴- ارغنون، ۲۲۲

۲۵- آخر شاهنامه، ۱۳۳

۲۶- آشتی با مرگ، ۹۱

۲۷- تراای کهن بوم ویر دوست دارم، ۲۷۳



۲۸- سه کتاب، ۲۶۷	۴۰- هشت کتاب، ۳۳۶
۲۹- هشت کتاب، ۱۲۷	۴۱- هشت کتاب، ۳۴۲
۳۰- هشت کتاب، ۴۴	۴۲- هشت کتاب، ۳۸۵
۳۱- هشت کتاب، ۲۲۲	۴۳- هشت کتاب، ۳۴۸
۳۲- هشت کتاب، ۲۲۹	۴۴- هشت کتاب، ۵۴
۳۳- هشت کتاب، ۲۳۳	۴۵- هشت کتاب، ۴۴
۳۴- هشت کتاب، ۲۳۳	۴۴- هشت کتاب، ۲۷۴
۳۵- هشت کتاب، ۲۸۹	۴۵- تحلیلی و گزیده شعر سهراب سپهری، ۶۷
۳۶- هشت کتاب، ۲۹۲	۴۶- سه کتاب، ۶۹
۳۷- هشت کتاب، ۲۹۴	۴۷- هشت کتاب، ۲۹۱
۳۸- هشت کتاب، ۲۹۶	۴۸- زمستان، ۱۵۴
۳۹- هشت کتاب، ۳۱۴	

#### منابع

احدی، حسن، جمهری، فرهاد، ۱۳۷۸، روان شناسی رشد نوجوانی، بزرگسالی، چاپ اول، نشر پردیس  
 اخوان ثالث، مهدی، ۱۳۸۳، سه کتاب (در حیات کوچک پاییز د رزندان، زندگی می گوید اما باز باید زیست، دوزخ اما سرد  
 چاپ دهم، انتشارات زمستان

-----۱۳۸۳، از این اوستا، چاپ دوم مشترک، انتشارات زمستان، انتشارات مروارید



---

-----۱۳۸۳، آخر شاهنامه ،چاپ سوم مشترک ،انتشارات زمستان ،انتشارات مروارید

-----۱۳۸۳ زمستان، چاپ چهارم مشترک ،انتشارات زمستان ،انتشارات مروارید

-----۱۳۷۱، ترا ای کهن بوم وبر دوست دارم ،چاپ چهارم مشترک ، انتشارات زمستان ،انتشارات مروارید

-----۱۳۸۴، ارغنون ، چاپ دوم مشترک،نشر زمستان وانتشارات مروارید

برک ،لورا ،۱۳۸۳، روان شناسی رشد ،ترجمه یحیی سید محمدی ،چاپ دوم ،نشر ارسباران

سپهری ،سهراب ،۱۳۷۹،هشت کتاب ،چاپ بیست وهفتم ،انتشارات طهوری

شمیسا ،سیروس ،۱۳۷۸،نقد ادبی ،چاپ اول ،انتشارات فردوس

کوبلر راس ،الیزابت ،۱۳۷۶،آشتی بامرگ ،چاپ اول ،نشر واحدی

مقدادی ،بهرام ،۱۳۷۷،تحلیل وگزیده شعر سهراب سپهری ،چاپ اول ،انتشارات پایا

---